



درس فارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۱۸ مهر ۱۳۸۸

مصادف: ۲۲ شوال ۱۴۳۰

جلسه: ۸

موضوع کلی: تعریف علم اصول

موضوع جزئی: تعریف سوم و چهارم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

اشکال دوم محقق اصفهانی بر تعریف مرحوم آخوند:

اشکال دوم مرحوم محقق اصفهانی به آقای آخوند^(۵) این است که در این تعریفی که شما ذکر کرده اید دو خصوصیت برای قواعد اصولی برشمرده اید که این دو خصوصیت یا جامعی بین آن دو وجود ندارد یا جامعی بین آن دو وجود دارد؟ که اگر جامعی بین این دو خصوصیت وجود دارد شما در مقام تعریف باید آن جامع را ذکر کنید و اگر به قدر جامعی بین آن دو خصوصیت قائل نیستید باید ملترزم بشوید به اینکه بر هر یک از این دو خصوصیت غرضی حاکم است چون نمی شود در مسائل یک علم دو خصوصیت وجود داشته باشد و جامعی بین آنها نباشد، در عین حال دارای غرض واحد باشند. پس لازمه این حرف (وجود دو خصوصیت و عدم وجود جامع) این است که غرض ها متعدد باشند و اگر ملترزم به تعدد غرض شدید این با مبنای خود شما که قائل به وحدت غرض هستید سازگار نیست. پس طبق مبنای شما با عنایت به اینکه در اینجا حداقل دو غرض وجود خواهد داشت باید علم اصول متعدد شود و تبدیل به دو علم شود.

پاسخ به اشکال:

پاسخی که از این اشکال می شود داد این است که درست است که به ظاهر وجود دو خصوصیت که جامعی بین آنها وجود ندارد موجب تعدد غرض می شود اما ما این تعدد غرض را به تصور یک غرض خارجی که جامع بین این دو غرض باشد حل می کنیم و جامعی که این تعدد غرضین را از بین ببرد این است که ارتفاع تحیر و تردد حاصل برای مکلف از احتمال حکم می کند. یعنی هر جا که احتمال حکم دهیم، به خاطر این احتمال دارای یک تحیر و تردد می شویم.

غرض علم اصول را می توان در یک جامعی که هم غرض از خصوصیت اول یعنی استنباط حکم شرعی و هم غرض از خصوصیت دوم و آن وظایف عملیه بیان کرد و آن غرضی که می تواند که واجد یک جهت اشتراک برای هر دو باشد از جهت غرض عبارت است: «از رفع تحیر و تردد در هر جایی که احتمال حکم می دهیم» یعنی هم آن خصوصیت اول و هم خصوصیت دوم حال به چه کیفیت مهم نیست. ما می توانیم یک غرض واحد در اینجا تعریف کنیم تا آن مشکل پیش نیاید. بنا بر این اشکالاتی که محقق اصفهانی به بیان آقای آخوند (ره) داشتند با این بیان مرتفع می شود.

می ماند یک جهت و آن تغییر معنای استنباط است، محقق اصفهانی در معنای استنباط تصرف کردند یعنی در واقع آمده اند استنباط حکم شرعی را به تحصیل الحججه علی الحکم شرعی تغییر داده اند، علت این تغییر و اینکه استنباط را به تحصیل الحججه علی الحکم شرعی تغییر داده اند این است که استنباط متوقف بر احراز حکم شرعی نیست چون استنباط به این معنا نیست که حکم شرعی را احراز کنیم. استنباط و اجتهاد صرف این است که یک حجتی را بر حکم شرعی تحصیل

کنیم. طبق این معنای که برای استنباط شده طبیعتاً هم آنجا که یک حکم شرعی احراز شده و هم آنجا که یک وظیفه عملی بر ای مکلفین بدست می‌آید هر دو می‌شود تحصیل الحججه علی‌الحکم شرعی. ایشان با این تعریفی که از اصول کرده‌اند خواسته‌اند دیگر نیازی به قید دوم نباشد. و آن اشکال که تعدد غرضین یوجب تعدد علمین پیش نیاید.

اشکال بر مرحوم محقق اصفهانی

اما باید دید واقعا آیا این مسائلی که در علم اصول بحث می‌کنیم نتیجه همه آنها حصول حجه بر حکم واقعی است؟ چون حجیت به معنای منجزیت و معذرت است، معذرت و منجزیت فرع فعلیت واقع است و تا واقع برای ما فعلیت پیدا نکند منجزیت و معذرت تحقق پیدا نمی‌کند. چون معنای معذرت و منجزیت این است که اگر این حکم مطابق واقع شد، واقع را در حق مکلف قطعی می‌کند و اگر این حکم به واقع اصابت نکرد، برای مکلف معذرت می‌آورد و یک عذر است بخاطر مخالفتی که با واقع شده است. حال این سوال مطرح می‌شود که آیا واقعا آیا این مسائلی که در علم اصول بحث می‌کنیم نتیجه همه آنها حصول حجه بر حکم واقعی است؟

وقتی در تعریف می‌گوییم قواعد اصول قواعدی هستند که تحصیل حجت بر حکم شرعی می‌کند یعنی برای ما نسبت به واقع تنجز و نسبت به خاطر مخالفت با واقع معذرت می‌آورند؟ اما باید در جواب گفت که در بسیاری از مسائل علم اصول مثلاً در اصول عملیه نه نفی و نه اثباتاً در این جهت تاثیری ندارد.

تا اینجا سه تعریف بیان شد: تعریف مشهور که اشکالاتی دارد و تعریف مرحوم آخوند نیز دچار اشکال بود. سومین تعریف، تعریف محقق اصفهانی بود که آن نیز خالی از اشکال نبود.

تعریف چهارم: تعریف محقق نائینی (ره)

تعریف مرحوم نائینی است که مرحوم نائینی اینچنین علم اصول را تعریف کرده‌اند:

«علم الاصول عبارة عن العلم بالكبريات التي لو انضمت اليها صغريات يستنتج منها حكم فرعي كلي»

علم اصول عبارت است از علم به کبریاتی که اگر به کبریات صغریات اضافه شود از آن‌ها یک حکم کلی فرعی استنتاج می‌شود. توضیح این مطلب این است که به نظر مرحوم نائینی علم اصول در واقع علم به قواعدی که کبرای قیاس استنباط قرار می‌گیرد.

ایشان در مقدمه این تعریف می‌گویند قواعد علم اصول در کبرای قیاس استنباط قرار می‌گیرد و قواعد سایر علوم در صغری قرار می‌گیرد و منظورشان از این حرف این است که مثلاً فرض بگیریم ما از یک خبر واحد مثل خبر زراره که دال بر وجوب نماز جمعه است حکم شرعی را استنباط کنیم. این خبر و روایت اگر بخواهد مورد استفاده قرار بگیرد متوقف بر چند امر است:

معانی این الفاظ را بدانیم و تک تک لغات را بعد ترکیب آن که معنای جمله را بیان می‌کند همه را بدانیم، علمی که متکفل بیان معنای لغات است **علم لغه** است.

از جمله اموری که نیاز داریم بدانیم مقدماتاً، معرفت احوال کلمات مثل فاعل، مفعول و مضاف الیه که **علم نحو** متکفل بیان این امر است.

مساله سوم که باید بدانیم است این است که از حال راوی از حیث ثقه بودن و نبودن و سلسله خبر باید مطلع باشیم. که **علم رجال** متکفل بیان این امر است.

آخرین و مهمترین امری که لازم است بدانیم مساله حجیت خود خبر است که این خبر و این روایات را می شود به آن استناد کرد. اصلا خبر واحد ثقه حجیت دارد یا نه؟ که **علم اصول** متکفل بیان این است.

بعد از دانستن این امور می شود حکم شرعی را استنباط کرد. ما می گویم آنکه در صغری قیاس استنباط قرار می گیرد سایر علوم متکفل بیان آن است. فلان حکم مثلا وجوب نماز جمعه قام علی وجوبه خبر ثقه، صغری (خبر زراره قام علی وجوب صلاه الجمعه) و یک کبری کنار این قرار می گیرد که (کل ما قام علیه خبر واحد ثقه یجب العمل به). نتیجه این می شود که (وجوب نماز جمعه باید متابعت شود). یا عمل به صلاه الجمعه (مفاد هذه الروایه) واجب که این قیاس استنباط است.

آن جمله ای که در کبرای قیاس قرار می گیرد عبارت است از قواعد علم اصول وبقیه جزء قواعد علم اصول نیست. این بود محصل فرمایشات مرحوم نائینی.

اشکالات وارده بر تعریف مرحوم نائینی:

و به این تعریف هم اشکالاتی مطرح شده که به صورت مختصر بیان می شود

اشکال اول: اخذ کلمه علم در تعریف علم است. در حالی که ما قبلا گفتیم: حقیقت علم عبارت است از خود مسائل آن علم و علم و جهل ما مدخلیتی در تعریف علم ندارد. آن قواعد خودش عبارت است از علم. که قبلا توضیح آن گذشت.

اشکال دوم: این تعریف شامل برخی از قواعد فقهیه می شود. برای اینکه شما می گوید علم اصول عبارت است از علم به کبریاتی که لو انضمت الیها صغریاتی یک حکم کلی فرعی استنتاج می شود و در قواعد فقهیه هم داستان از همین قرار است البته نه در تمام قواعد فقهیه بلکه شامل برخی از قواعد فقهیه می شود از جمله قاعده ما یضمن بصحیحه یضمن بفاسده، اگر فرض شود یک صغری داشتیم که عبارت بود از (البیع یضمن بصحیحه؛ بیع صحیحش ضمان آور است). ضمیمه این قاعده فقهی کل ما یضمن بصحیحه یضمن بفاسده نتیجه می دهد که البیع یضمن بفاسده. این قاعده ما یضمن بصحیحه یضمن بفاسده یک قاعده فقهی بود و نه یک قاعده اصولی، اما تعریف مرحوم نائینی شامل این قاعده فقهی هم می شود چون از کبریاتی است که اگر صغریایی به آن ضمیمه شود یک حکم فرعی کلی نتیجه می دهد.

یا مثلا ثبوت حکم وضعی برای بیع؛ بحث ضمان یک حکم وضعی است. اما اینکه گفتیم چرا بعضی از قواعد فقهیه برای اینکه در برخی دیگر از قواعد فقهیه صرفا تطبیق در آن صورت می گیرد مثل اینکه می گوئیم الناس مسلطون علی اموالهم اگر فرض کنیم بگوئیم (زید مسلط بر مالش هست) و در کبری بگوئیم (هر کس مسلط بر مالش باشد فکذا) خوب این الناس مسلطون را به عنوان یک قاعده فقهی داریم و آن را بر افراد مختلف تطبیق می دهیم و مساله تطبیق غیر از قرار گرفتن در قیاس استنباط است.

منشا این اشکال:

نائینی در تعریف کلمه استنباط را ذکر نکرده اند و گفته اند علم به کبریاتی که لو انضمت الیها صغریاتها یستنتج منها حکم الشرعی. چون کلمه استنباط را در تعریف ذکر نکرده اند این تعریف منطبق شده بر بعضی از قواعد فقهیه و اگر کلمه

استنباط را می آورند این مشکل پیش نمی آمد چون با قاعده فقهی استنباط حکم شرعی نمی شود. پس منشا اشکال (شمول این تعریف به بعضی از قواعد فقهیه) این است که کلمه استنباط در تعریف ذکر نشده است.

رد اشکال دوم:

از این اشکال پاسخ داده اند که درست است که نائینی^(۶) در تعریف خود کلمه استنباط را ذکر نکرده اند و گفته اند کبریاتی که اگر صغری به آنها اضافه شود ولی در توضیح خود نائینی قبل از این تعریف و بعد از این تعریف به صراحت تاکید می کند که قواعد اصولی کبرای قیاس استنباط قرار می گیرند و درست است که در تعریف کلمه استنباط ذکر نشده اما در واقع به روشنی می شود فهمید مراد ایشان از این قواعد قواعدی است که در کبرای قیاس استنباط قرار می گیرد. به نظر می رسد این اشکال به فرمایش محقق وارد نیست.

واشکال نشود که در برخی از قواعد فقهیه مثل مثال بالا نوعی از استنباط هست چون جنس این استنباط فرق دارد و باید بین مستنبط و مستطب منه باید فرق داشته باشد که این شرط در قواعد فقهیه نیست.

اشکال سوم:

اما اشکال سومی که به مرحوم نائینی وارد شده است این است که گفته اند بنا بر تعریفی که شما از علم اصول کرده اید مباحث الفاظ از علم اصول خارج می شود.

برای اینکه ما وقتی می گوئیم مثلا در مباحث الفاظ صیغه امر ظاهر در وجوب است (یکی از بحث هایی که در مباحث الفاظ مورد رسیدگی قرار می گیرد، یکی از مسائلی که در بحث امر مورد رسیدگی قرار می گیرد) این است که صیغه الامر ظاهره فی الوجوب این مساله با این تعریفی که شما از علم اصول کردید جزء قواعد و مسائل علم اصول قرار نمی گیرد.

چون نتیجه این مساله این است که امر و صیغه اقیما ظاهر در وجوب است و ظهور در وجوب که حکم شرعی نیست بلکه خود وجوب حکم شرعی است نه ظهور در وجوب از این قیاس و کبری فقط ظهور در وجوب را می فهمیم در حالی که باید خود وجوب را استفاده کنیم.

بنا بر این اگر ما بخواهیم این را کامل کنیم باید یک قیاس دیگر تشکیل بدهیم و بعد از آن قیاس و ضمیمه کردن آن قیاس دوم حکم شرعی را بدست آوریم و گرنه خود این کبری و قاعده از مسائل علم اصول نیست.

رد اشکال سوم:

البته باید گفت این اشکال وارد نیست چون مختار ما این است که این مباحث الفاظ جزء مبادی علم اصول است و حتی خود مرحوم نائینی در بعضی مواضع تصریح کرده اند که مباحث الفاظ استطرادا مطرح شده است و اگر کسی قائل شد که مباحث الفاظ از مسائل علم اصول نیست که دیگر اشکال نمی شود.

تا اینجا چهار تعریف از علم اصول بیان شد که فی الجمله هر تعریفی دچار اشکال بود.

بحث فردا: بیان تعریف مرحوم محقق عراقی و اشکالاتی که بر این تعریف وارد شده است و همچنین بیان تعریف مرحوم آیت الله خوئی (ره)